

قانون چیست و چگونه بر وجود آمد ؟

قانون که کلمه ایست مصطلح ورودزبانها است گرچه از لغات دخیله است ولی در عرف ما از لحاظ مفهوم معانی مختلفی دارد که مناسب ترین آنها همان معنی اصلوریشه است و بعضی از مشتقات آن بمعنی عالی یا مرتفع بوده و این معنی هم بی تناسب بامقصود ما نیست زیرا اولین چشم انداز انسان قلیل مرتفع است و قانون هم که باید اولین هدف دید ما باشد متضمن همین معنی است یعنی بشر باید در هر شأنی از شئون اجتماعی خود متکی بمبادی ومقرراتی باشد که آنرا قانون مینامیم و چنین هم بوده و حتی اجتماعات کوچک و بدوی هم بدون قانون نبوده است .

و در توضیح این امر باید گفت بشر از اولین روز موجودیت خود وهنگامی که حالت توحش یا نیمه توحشی داشت در کارهای روزمره خود که تقریباً منحصر در شکار وتلاش در تحصیل آن و حفظ خویش از سرما ودشمنی قویتر از خود یا حیوانات درنده بود- در همان هنگام با يك یا چند نفر مثل خود که با هم در يك غار یا شکاف کوه یا در جنگلی زندگی میکردند . بدون توجه وبدون آنکه تابع مقرراتی باشند بالفطره تعهداتی داشتند مثلاً اگر یکی از آنها آتشی روشن میکرد با استفاده سایرین از آن آتش مخالفتی نداشت ولی اگر شکاری بچنگ میآورد حاضر نبود دیگران با او در خوردن آن شرکت نمایند مگر جفت او که میتواندست با او شریک شود وهمچنین حاضر نبود دیگری در زوجیت او با جفتش شرکت نماید یا اگر حربه از سنگ وجوب برای خود فراهم میساخت آن حربه مختص خودش بود وحاضر نبود بدیگری بدهد یا دیگری

آنها بردارد و از آن منتفع شود پس حس تملك بالطبع ولاعن شعور در او وجود داشت و حتی قوی هم بود و هم چنین موارد دیگر از این قبیل پس انسان بما هوانسان ولو در حالت بربریت یا توحش بود دسته از امور را بالطبع مورد عمل قرار میداد و از دسته دیگر متنفر و بیزار بوده و از خود دور میکرد و نسبت بآنها عکس العمل نشان میداد و این تعهدات طبیعی در حقیقت هسته مرکزی و بنیاد قانون است که بشر نسبت بآن خاضع بود ولو آنکه بآنها توجه نداشت - و چون در حال نیمه توحش بود نمیتوانست بآن خواسته‌ها که طبیعی خود او بود عنوان دهد و نامی بر آن بگذارد و اگر جاهل نبود و میتوانست در ذهن خود قضیه تشکیل دهد البته بآن خواسته‌ها نام قانون میداد - زیرا قانون عبارت از یک دسته مبادی و مقرراتی است که خواه ناخواه مبنای زندگی اجتماعی بشر بوده و خواهد بود پس این تعهدات فطری و طبیعی در مراحل بعدی که بشر در فرهنگ و معارف پیشرفت کرد رفته رفته بصورت قانون درآمد و نام قانون بخود گرفت -

ولی قبل از آنکه قانون بصورت یا بمفهوم حقیقی خود درآید در بین بشر قدیم با عادات و خرافاتی مخلوط و مشوب گردید و عقاید صحیح یا مقررات شایسته و ناشایست با هم مخلوط شد و بدست اقویاء اموری بر همان مردم جاهل تحمیل شد و بصورت قاعده که نباید از آن تخلف شود در آمد و بالاخره بتدریج بی عدالتی و ستم و عادات نکوهیده و ناپسند رواج یافت تا آنکه حکماء و فلاسفه یعنی مردم فهمیده و متفکر در بین افراد بشر پیدا شدند و بشر را با تعلیمات و اندرزهای خود تا اندازه متوجه وضع خود ساختند و فلسفه بوجود آمد و در مدتی از زمان قوانین توسط همان حکماء وضع گردید که در آن قوانین هم بی عدالتی‌های زیاد بود که در این مقال جای نقل بعضی از آنها نیست تا آنکه پیغمبران بتدریج آمدند و عادات مذموم بشر را نشان داده و آنها را از ارتکاب اعمال مخصوص منع کرده و باعمال مخصوصی تشویق کردند و مقرراتی وضع نمودند تا بشر از یکطرف از مظلومیت خارج شود و در مرحله دوم در رفاه و سعادت زندگی کند و هدف انبیاء جز سعادت یافتن بشر چیز دیگری نبود نهایت آنکه آنها هم مراتب و درجاتی به تناسب استعداد بشر در دوره هر يك از آنها داشتند باین معنی مقرراتی توسط انبیاء وضع میگردد که بشردوره هر يك از آنها استعداد درك و هضم

آنها را داشته باشد و باین جهت است که می بینیم مقررات موضوعه هر يك از آنها با دیگری فرق میکند ولی هدف آنها یکی است .

ولی رفته رفته غریزه خودخواهی و استقلال طلبی فکری که در ساختمان وجودی بشر بودیعه گذارده شده است در طول زمان قوت گرفت و این غریزه بصورت جدی تر جلوه کرد و نهضت جدیدی بوجود آمد که انسان باید بر خود اعتماد کند نه بر قوه خارج از خود و باید خود راه و روش زندگی خود را تشخیص داده و معین نماید و از اینجا است که مباحث اجتماعی که تأثیر کامل بر وضع قوانین داشت بمیان آمد و این اصل که باید سیطره انسان بر خود از طریق قانونی باشد که خود آنرا وضع میکند يك اصل مسلم گردید . و در نتیجه هر دسته و جماعتی از افراد بشر که در گوشه از ربع مسکون اقامت داشتند برای خود قوانینی وضع نمودند ولی چون بشر همیشه حالات و اوضاع و احوال فعلی خود را در نظر میگیرد و از آتیه خود و احتیاجات بعدی خویش آگاه نیست ناچار هرچندی یکبار قوانین خود را جرح و تعدیل مینماید و این همان نقطه ضعفی است که در قوانین موضوعه بشری همیشه بچشم میخورد و تا کنون هم نتوانسته اند قوانین جامع الاطراف و قابل دوامی وضع نمایند .

ولی نکته بسیار قابل توجه که اگر در وضع قوانین بآن توجه شود قوانین را شامل تر و عملی تر و با دوام میکند این است که مرکز قانون گذاری هر ملتی باید اوضاع و احوال عمومی و عادات و تاریخ و سنن ملی و دیانت و روحیه مردم خود را در هر يك از شئون حیاتی و اجتماعی آنها در نظر گرفته و قوانینی وضع نمایند که مردم نسبت بآنها بیگانه نبوده و با آن قوانین آشنائی داشته باشند ولو بالفطره و قوانین ملل دیگر را بر ملت خود تحمیل ننمایند و اگر این نکته در وضع قوانین مراعات شود بطور عموم مردم بطیب خاطر آنرا مورد عمل قرار میدهند (مواردی که مردم یعنی اکثریت فقط از جنبه اطاعت بآن عمل میکنند و بطیب خاطر نیست داریم که در این مقاله جای بحث در آنها نیست.)

و بعبارت دیگر قانون باید مولود مردم هر قطری از اقطار باشد نه مولود ملل دیگر تا سریع الاجرا گردد -

بهر حال چون بحث در این بود که بگوئیم قانون چیست و چگونه بوجود آمد از ورود در حواشی قضیه خودداری نموده و نتیجه این بحث را در چند سطر ذیل تکرار مینمائیم .

بشر بالفطره وبالطبع اموری را پذیرفته و از اموری دوری جسته و بشرح مثال اوائل مقال ناچار بانجام بعضی از امور و مخالف با بعضی امور دیگر بوده و همان تعهدات فطری بذکر قانون وهسته مرکزی آن محسوب میشود زیرا قانون یعنی مبنای غیر قابل تخلف اجتماعی بشر و تکیه گاه هر اجتماع پس معلوم شد که قانون چیست و گفتم چگونه همان تعهدات فطری که در طول زمان و بدست متفکرین و انبیاء و فلاسفه و حکماء بتدریج بوجود آمد کامل و کامل تر گردیده و باز هم محتاج بتکمیل و تکمیل است و هر چه بشر ترقی کند قوانین آن باید جامع تر و مفیدتر و موجب اسایش جوامع بشری گردد .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی